روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسوول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان آرژانتین، خیابان زاگرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف
تلفن: ۸۸۶۵۸۵۷۵ - نمابر: ۸۸۶۵۴۳۹۲
نشانی اینترنتی: www.sharghnewspaper.ir
سازمان آگهی‌ها: ۲۶۲۰۰۱۹۹
امور مشترکین: ۴۲-۸۸۳۴۱۱۳۸
توزیع: شرکت نوآوران جهان رسانه ایرسا - تلفن: ۸۸۸۲۲۳۹۰
چاپ گلریز: جاده قدیم کرج، فتح ۱۷، پلاک ۲۹ تلفن ۷ - ۶۶۸۲۲۳۴۶

روزنامه شرق

سال پنجم ■ شماره پیاپی ۱۱۳۱ ■ شماره ۲۰۷ دوره جدید ■ چهارشنبه ۱۷ آذر ۱۳۸۹ ■ ۲ محرم ۱۴۳۲ ■ ۸ دسامبر ۲۰۱۰

رئیس‌جمهور روسیه از آندره وایدا تقدیر کرد

دیمیتری مدودف با اعطای نشان دوستی روسیه به آندره وایدا از پنج دهه دستاورد سینمایی فیلمساز صاحب نام لهستانی تقدیر کرد. به گزارش خبرآنلاین، رئیس‌جمهور روسیه گفت: «این نشان برای تقدیر از نقش بسیار زیاد آندره وایدا در سینمای لهستان و جهان به او اعطا می‌شود.» از فیلم‌های اخیر وایدا می‌توان به فیلم سال ۲۰۰۷ «کاتین» درباره قتل عام هزاران لهستانی در جنگلی به همین نام در غرب روسیه اشاره کرد. وایدا پس از دریافت نشان دوستی روسیه گفت: «من مطمئنم این چیزی بیش از یک ژست سیاسی است.»

تهران: اذان ظهر ۱۱:۵۶ اذان مغرب ۱۷:۱۱ اذان صبح فردا ۵:۳۳ طلوع آفتاب ۷:۰۲

آخر

چشم‌انداز

مطالعات فرهنگی توسعه گفت‌وگو

نعمت‌الله فاضلی

سخن گفتن از چیستی مطالعات فرهنگی دشوار است چراکه همه کسانی که در ماهیت این رشته بحث کرده‌اند اگر درباره یک چیز اجماع داشته باشند آن چیزی نیست جز اینکه مطالعات فرهنگی تعریف و معنای واحدی ندارد. بنابراین در توصیف چیستی آن باید به بیان مجموعه ویژگی‌های مشترکی بپردازیم که احیاناً بین سنت‌های مطالعات فرهنگی در جوامع گوناگون وجود دارد. البته این ویژگی‌های مشترک معنایش این نیست که باز یک مطالعات فرهنگی واحد به وجود می‌آید یا یک چیستی واحد خواهیم داشت. در واقع این وجوه مشترک عاملی است برای در برگیری نام واحدی به عنوان مطالعات فرهنگی. مطالعات فرهنگی پیش از اینکه یک رشته منسجم و سنتی دانشگاهی باشد، نوعی «رویکرد» است. تفاوت رشته و رویکرد این است که رشته دانشگاهی یک نظام علمی یا معرفتی است که طی بیش از یک قرن در دنیای مدرن و در جهان آکادمی به وجود آمده و از یک حدی از انسجام و یکپارچگی مشخص برخوردار است. باید گفت رشته‌ها از اواخر قرن ۱۹ در یک فرآیند تخصصی و تقسیم کار اجتماعی در دنیای مدرن شکل گرفته‌اند. مطالعات فرهنگی اما در جهت عکس این فرآیند به وجود آمده است. این رویکرد یک نام چترگونه است که مجموعه وسیعی از رشته‌ها در آن قرار می‌گیرند و اساساً برای توسعه نوعی نگاه بین‌رشته‌ای و فرارشته‌ای و گاهی حتی ضدرشته‌ای شکل گرفته است. نمی‌توان گفت مطالعات فرهنگی بدیل یا دشمن جامعه‌شناسی است بلکه من آن را تلاش خود جامعه‌شناسان و محققان اجتماعی برای سازگار کردن خود در جهت شناخت جامعه نوین می‌دانم. این در واقع رویکردی جدید است در درون مجموعه علوم اجتماعی. وظیفه علوم اجتماعی توصیف و تحلیل جامعه بشری است. این علوم از بدو آغاز آن در قرن ۱۹ همواره با تغییرات و پویایی‌هایی روبه‌رو بوده است و همیشه با روش‌ها، مفاهیم و نظریات و... خود را به روز نگه می‌داشته تا تغییرات حادث‌شده در جامعه بشری را درک کند. مطالعات فرهنگی در دل اینچنین فضایی و در دل همین مجموعه علوم اجتماعی متولد شده است. حتی ویلیامز به عنوان یکی از بنیانگذاران مطالعات فرهنگی در یک مقاله‌ای مطالعات فرهنگی را ذیل جامعه‌شناسی عمومی قرار می‌دهد. بسیاری از کسانی که در زمینه مطالعات فرهنگی کار کرده‌اند نظریه‌پردازانی بوده‌اند که به دشواری می‌توان گفت جامعه‌شناس نیستند یا جامعه‌شناس هستند. در واقع صحبت از مرزهای جامعه‌شناسی و مطالعات فرهنگی بیشتر از اینکه یک بحث واقعی باشد بازی با کلمات است.

از نظر تاریخی سنت مطالعات فرهنگی که در دهه ۱۹۶۰ در بریتانیا به عنوان مکتب بیرمنگهام شکل گرفت متمایل به یک سنت نئومارکسیستی و چپ بود، که از یک‌سو نئومارکسیست‌های مورخ و از سوی دیگر نئومارکسیست‌های منتقد ادبی در آن نقش داشتند و تاثیرگذار بودند. افرادی مانند ادوارد تامسون، ریچارد هوگارت، ویلیامز و بسیاری از روشنفکران برجسته دیگر بریتانیا همچون استوارت هال در شکل‌گیری آن نقشی اساسی داشتند. در سنت آلمانی یا مکتب فرانکفورت نیز نئومارکسیست‌ها نقش کلیدی داشتند. در مورد ماهیت نئومارکسیستی این رویکرد باید توضیح بدهم که مطالعات فرهنگی در دو مکتب بیرمنگهام و فرانکفورت همراه با نقد سرمایه‌داری و نقد مارکسیسم ارتدوکس نیز صورت می‌گرفت. اما در رابطه با جنبش‌های نیمه دوم قرن ۲۰ باید بگویم رویکرد مطالعات فرهنگی همیشه در تلاش برای کمک به فرآیندهای دموکراتیک شدن و جنبش‌های اجتماعی نوین این دوران مانند جنبش زنان، جنبش‌های ضدسرمایه‌داری، جنبش اجتماعی ضدنژادپرستی و جنبش حفاظت از محیط زیست بوده است. به واقع مطالعات فرهنگی به‌مثابه رویکردی که بتواند مفاهیم و دیدگاه‌های نظری مناسب برای جنبش‌ها ایجاد کند، شکل گرفت و توسعه پیدا کرد. به همین دلیل شاخه غربی مطالعات فرهنگی مفهوم قدرت و فرهنگ را در این بستر سیاسی می‌دید. مطالعات فرهنگی راهبردی است برای توسعه گفت‌وگو. بنابراین نمی‌توان مطالعات فرهنگی را همچون کلینیکی تصور کرد که در آن نسخه‌هایی برای درمان دردهای اجتماعی پیچیده می‌شود بلکه باید آن را همچون محفل یا انجمنی ببینیم که در آن بیشتر در حال گفت‌وگو هستیم چرا که اینجا فضایی است برای برقراری ارتباط و آشنایی با دردها، مساله‌ها، نیازها، خواسته‌ها و منافع و... اجتماعی و محل بیان آنها. مطالعات فرهنگی در واقع در امتداد ارزش‌های دنیای مدرن قرار دارد؛ یک روش دموکراتیک برای شناخت و تفاهم کردن بر سر مساله‌هاست. در علوم اجتماعی کلاسیک بیشتر داعیه کلینیکی وجود داشت؛ آنجا که در تلاش برای آسیب‌شناسی نحوه درمان نیز مورد توجه بود. مطالعات فرهنگی اما فقط فضایی است که به تک‌تک اعضای یک جامعه در موقعیت‌های مختلف فرصت می‌دهد درباره خودشان سخن بگویند و گفت‌وگو کنند. دستور کارهای تازه‌ای برای شناخت فرهنگ در اختیار ما قرار می‌دهد. اما اینکه آیا مطالعات فرهنگی یک آرمانشهر و جامعه موعود را وعده می‌دهد یا خیر، به نظر من چنین ادعایی در آن نیست. جامعه مورد نظر مطالعات فرهنگی جامعه‌ای تکثرگراست که در آن ارزش‌های دموکراتیک توسعه‌یافته باشند. به هر حال مطالعات فرهنگی تلاشی بوده است برای آن گروه‌های اجتماعی که در دنیای مدرن در حاشیه قرار گرفته بودند مانند زنان، کودکان، مهاجران که صدای اینها در درون مطالعات اجتماعی و جامعه به گوش برسد. که البته همین‌ها عاملی بوده‌اند برای چالش‌انگیزی در بسیاری از نقاط جهان در برابر آن.

در گذر زمان: تولد داریوش مهرجویی

داریوش ۷۱سالگی‌ات مبارک

عزت‌الله انتظامی

مش‌حسن فیلم «گاو»، فتح‌الله‌خان «آقای هالو»، نیت‌الله‌خان «پستچی»؛ من با این نقش‌ها از روی صحنه تئاتر به پرده سینما آمدم. همه اینها کار داریوش مهرجویی بود و من در همه این نقش‌ها غرق شدم و با آنها زندگی کردم و جلوی دوربین مهرجویی بخشی از آنها را روایت کردم. وکیل فیلم «هامون» بودم و عباس‌آقای سوپرگوشت «اجاره‌نشین‌ها» که هیچ‌کدام از آنها از حافظه مردم ما پاک نشد و در تاریخ سینمای ایران ماندگار شد. در فیلم‌های «شیرک»، «دایره مینا»، «مدرسه‌ای که می‌رفتیم» و «بانو» مهرجویی نیز حضور داشتم. همه این فیلم‌ها نه‌تنها نقطه‌های اوج کارنامه من بلکه به عقیده من جزء گنجینه فرهنگی سینمای ایران هستند. سه فیلم اولم را با مهرجویی کار کردم و اصلاً هویت سینمایی من، و آنچه منتقدان پرسونای یک بازیگر می‌خوانند، برای من با همین فیلم‌های مهرجویی شکل گرفت. خود فیلم‌ها هم جزء کلاسیک‌های تاریخ سینمای ایران هستند که توانایی‌های مهرجویی باعث ماندگاری آنها شده و هرچه زمان می‌گذرد، ارزش‌هایشان بیشتر آشکار می‌شود. بعدها مقابل دوربین فیلمسازان بزرگ دیگری هم مثل علی حاتمی، مسعود کیمیایی و... بازی کردم و از همه آنها آموختم اما مهرجویی برای من مثل معلم کلاس اول بود که دستم را گرفت و از روی صحنه تئاتر به سینما آورد. درست است که سینمای واقعی را ابراهیم گلستان و فرخ غفاری به وجود آوردند اما او اولین بار سراغ من و امثال من را که جزء بچه‌های تئاتری بودیم گرفت. ما برای فیلم «گاو» تمرین‌های طولانی داشتیم. آن وقت شاید باورمان نمی‌شد یک جوان تازه از فرنگ برگشته چنین اثری خلق کند که با گذشت حدود ۴۰ سال از اکران آن هنوز هم جزء برترین آثار سینمایی حساب شود اما در همان برخوردهای اول فهمیدیم داریوش مهرجویی چیزهای زیادی در چنته دارد. او آمده برای اینکه آثارش را در کشورش ماندگار کند. فیلم «گاو» در تاریخ سینمای ما ماندگار شد و ما در جشن ۱۰۰ سالگی سینما بخش‌هایی از آن را بازسازی کردیم؛ من و علی نصیریان. آن‌وقت که همه حضار شروع به کف زدن و تشویق کردند گمان کردم به روزهای جوانی برگشته‌ام. خاطرات روزهای فیلمبرداری «گاو» مقابل چشمانم رژه می‌رفت. داریوش مهرجویی برای خیلی‌ها خاطره ساخت؛ برای نسل اولی‌ها با «گاو»، برای نسل بعد با «اجاره‌نشین‌ها» و «هامون» و برای جوان‌ترها با «سنتوری». او آثار درخشانی در کارنامه‌اش دارد؛ آثاری که هیچ‌گاه از خاطره مخاطبان سینما پاک نمی‌شود. من همیشه آثار او را دنبال می‌کنم و تحسین‌اش می‌کنم. راستش بازی در فیلم‌های او بیشترین تحسین‌ها را برایم به ارمغان آورد. همکاری و همنشینی با او باعث افتخار من است؛ چون مهرجویی یکی از اساتید سینمای ایران است؛ استادی که نامش بر حافظه تاریخی سینمای ما حک می‌شود. کاش قدرش را بدانیم. حالا همین جا در صفحه آخر روزنامه شرق می‌گویم: داریوش ۷۱سالگی‌ات مبارک.

ضد پیشنهاد: بدون دریافت حق‌التالیف مطلب ندهید

قصد رنگ کردن ندارم

شیوا ارسطویی

حالا که این روزنامه برای این صفحه‌اش تا به حال از من پیشنهاد نخواسته و فقط ضدپیشنهاد خواسته، چرا نگویم آن پیشنهادی را که چند سال است مدام به همکارهایم تذکر می‌دهم: «دوست من! خطاب عزیز من وقتی نشریه‌ای از تو مطلبی می‌خواهد بدون دریافت حق‌التالیف مطلب نده خطاب.» نشسته‌ای داری زندگی‌ات را می‌کنی که مال من یعنی داری قصه‌ات را می‌نویسی، سالادت را درست می‌کنی، یوگایت را سر به هوا می‌شوی، آنیگمایت را گوش می‌دهی و همه اینها فقط برای آنکه بنشینی و دوباره قصه‌ات را بنویسی که نازنینی از نشریه‌ای یاد تو می‌افتد. تو هم که مملو از ضدپیشنهاد. حالا باید قصه و سالاد و مخلفات دیگر را بگذاری کنار و مطلبی را که دوستان، ذهن‌ات را درگیرش کرده‌اند، بیابی و بیارایی و بنویسی و پاکنویس بکنی و مواظب باشی خوب بیارایی و خوب بنویسی و خوب پاکنویس کنی، مبادا با غلط غلوط‌های رایج و دوست‌نداشتنی چاپ بشود و باید، بشود نباید، و هست بشود نیست و... خلاصه کار و زندگی‌ات می‌شود تنظیم مطلب برای این رفقای نازنین من، که به علی، خیلی هم دوست‌شان دارم و نمی‌توانم از وسوسه معجزه چاپ در دقیقه نود بگذرم و بگویم: «نه خطاب.» این رفقای ندیم و همراهی که همراهی‌شان یادم می‌اندازد به‌رغم مشکلات با نشر و ممیزی و غیره و به چاپ نرسیدن قصه‌های تازه‌ام، هنوز هستم. هنوز حضور دارم. چطور می‌شود کارت را نگذاری کنار و برایشان ننویسی آن چیزی را که برای چاپ شدن‌اش تا همین فردا بیدار می‌مانند و کار می‌کنند. ولی دوست من خطاب عزیز من خطاب یک لقمه گیاه هم در کاسه سالاد این مفلس برای زنده ماندن ضروری است. آن هم وقتی مطلبی را که در مورد «بیژن الهی» و «هوشنگ گلشیری» خواسته باشند تنظیم کرده باشی و برای آن گفت‌وگوی طولانی درباره شعر با آن جوان «ناصری» مدت‌ها وقت گذاشته باشی و همه آنها مانده باشد روی دستت. از همدیگر حرکت، از همدیگر برکت. همه ما خبر از بی‌خیر و برکتی اوضاع نشر که داریم، نداریم؟ پس اجازه می‌خواهم پیشنهاد کنم بدون در نظر گرفتن حق‌التالیف برای این مدعی حرفه‌ای بودن و حرفه‌ای کار کردن، از او مطلب و گفت‌وگو و داستان و چی و چی و چی به درد بخور نخواهید. نه اینکه خم رنگرزی نداشته باشم، قصد رنگ کردن ندارم.

تاملات فلسفی: فلسفه و برداشت‌های آن

هر کسی می‌تواند شایسته عنوان فیلسوف باشد

سیدیحیی یثربی

امروزه از فلسفه، برداشت‌های گوناگونی مطرح است. در حقیقت مفهوم و مصداق فلسفه و تفکر فلسفی دچار نوعی ابهام و آشفتگی شده است. تلاش ما در این سلسله درس‌ها بر آن است که به تعریف درستی از فلسفه برسیم. مخاطب این درس‌ها، همه افراد علاقه‌مند به فلسفه و خردورزی هستند. مطلب هر درس را با دقت بخوانند و با علاقه‌مندان دیگر در میان بگذارند. پس از چند درس، کتاب‌ها و مقالات کمکی و فرصت پرسش و پاسخ در اختیار علاقه‌مندان گذاشته خواهد شد. تفکر فلسفی در مغرب زمین به چنان آشفته‌بازاری دچار شده است که دایره‌المعارف قرن بیستم آن را چنین تعریف می‌کند: «فلسفه عبارت است از آنچه فیلسوفان ارائه می‌دهند! و درباره آن بیش از این نتوان گفت، زیرا برخلاف دانش‌های دیگر کارکرد شناخته‌شده‌ای ندارد.» در کتابی که اخیراً با نام «فلسفه به زبان ساده» نوشته شده، تعریف فلسفه چنین آمده است: «مطالعه مسائلی که نهایی، انتزاعی و بسیار فراگیرند.» پس از کانت عموماً فلسفه و مابعدالطبیعه را به مطالبی اختصاص می‌دهند که از علوم تجربی و ریاضیات نبوده و حتی به تاریخ گذشته هم مربوط نیست. خلاصه آنکه «اگر بتوان پرسشی را به طور تجربی، با استفاده از حواس، با دیدن، شنیدن، بسودن، یا بهره‌گیری از حواس دیگر، یا با انجام دادن آزمایش، پاسخ گفت آن پرسش یک پرسش فلسفی نیست. فلسفه همانا مطالعه واقعیت است، اما نه آن جنبه‌ای از واقعیت که قبلاً علوم گوناگون به آن پرداخته‌اند. پرسش‌هایی که نه تجربی‌اند و نه ریاضی، بر عهده فلسفه واگذار می‌شوند.» و صدرالدین شیرازی در تعریف فلسفه می‌گوید: «فلسفه آن است که نفس انسان به چنان کمالی برسد که حقیقت موجودات را چنان که در واقع هستند، با برهان، نه با تقلید و گمان در حد توان بشر دریابد.» فلسفه چیزی جز دانایی و فهم من و شما نیست. اگر سقراط و دیگران را فیلسوف می‌نامند این فیلسوف به زبان یونانی به معنی دوستدار دانایی است. بنابراین اگر نشانی از عشق به دانایی در خود سراغ دارید، یعنی احساس می‌کنید تشنه آگاهی و دانش هستید، بی‌تردید بدانید که شما نیز در حد خود شایسته عنوان فیلسوف هستید. بر اساس توضیحی که دادیم نباید فلسفه و اندیشه فلسفی را از حوزه علوم تجربی و ریاضی و تاریخی جدا کنیم. دانایی شما درباره هر چیزی، فلسفه به شمار می‌رود. از نخستین مشاهده‌ها و تجربه‌های شما گرفته تا بالاترین دستاوردهای علوم تجربی، همه به گونه‌ای جزء فلسفه به‌شمار می‌روند. سقراط، برتراند راسل یا ملاصدرا به هر حال کار دانایی خود را از دوران کودکی آغاز کرده‌اند و رفته‌رفته این دانایی را توسعه داده و عمق بخشیده‌اند. فلسفه و تفکر فلسفی به صورت یکجا و یکباره و بریده از همه دانش‌ها امکان نداشته و نخواهد داشت؛ فلسفه دانایی است و همه دانش‌ها، دانایی انسان هستند. در اینجا شما حق دارید بپرسید چرا فلسفه عنوان ویژه‌ای است غیر از عنوان دانش‌های دیگر؟ ناچار فلسفه با دانش‌های دیگر فرق دارد، اکنون باید این فرق را مورد دقت قرار دهیم. آری، فلسفه با دانش‌های دیگر فرق دارد، اما از آنها جدا نیست. فلسفه و اندیشه فلسفی به صورت جدا از دانش‌های تجربی و ریاضی انسان به دست نمی‌آید، بلکه فلسفه از همین دانش‌ها سرچشمه می‌گیرد. فلسفه از دانش‌های دیگر ما جدا نیست، فلسفه از جهتی پدر دانش‌های ماست و از جهت دیگر فرزند و نتیجه دانش‌های ما. در پایان این درس مطلبی می‌گویم که آن را هرچه بیشتر مورد دقت قرار بدهید و آن اینکه: فلسفه دانایی بنیادی‌تر ماست که می‌خواهد دانایی به دست آمده ما را با چون و چراهای خود عمق بخشد، مثلاً شما در آزمونی که در پیش داشتید، پیروز شدید. این را شما و اطرافیان شما فهمیدند؛ این دانایی است و از نوع دانش‌های تجربی ماست. اما اگر شما یا دیگران این پیروزی را مورد بررسی قرار داده و علل و عوامل و انگیزه‌های این پیروزی را بررسی کنید کار فلسفی کرده‌اید. از اینجاست که از دیرباز گفته‌اند که فلسفه دانش علت‌هاست. شما تا چشم باز کرده‌اید، خود و جهان پیرامون خود را درک کرده‌اید و به زندگی در این جهان ادامه می‌دهید. اما اگر روزی به این فکر بیفتید که هستی چیست؟ من چیستم؟ جهان چگونه پدید آمده است؟ آفرینش جهان برای چیست؟ من از کجا آمده‌ام و به کجا می‌روم؟ این گونه افکار جزء فلسفه به شمار می‌روند.

یادداشت‌های شهر شلوغ: رودررویی توام با هتاکی میان منتقد و تهیه‌کننده

نَسَق‌گیری زیر گذر «هفت»

جواد طوسی

قاعدتاً برنامه‌ای در قالب و اندازه‌های «هفت» باید به دور از هرگونه محافظه‌کاری به آسیب‌شناسی درست و همه‌جانبه سینمای ایران بپردازد و در عین حال خروجی فرهنگی داشته باشد و در کنارش «ژورنالیسم» را نیز به خوبی معنا کند. شاید آنچه باعث شده این برنامه در دو هفته اخیر و همچنین همزمان با سالگرد «روز ملی سینما» بازتاب مثبت و گسترده‌تری پیدا کند، به رعایت تاکتیکی موارد مذکور مرتبط باشد. اما نگاه آسیب‌شناسانه‌ای که در این دو هفته اخیر در دستور کار مجریان و برنامه‌ریزان «هفت» قرار گرفته است، ما را با وضعیت بسیار بغرنجی روبه‌رو می‌کند. یک زمانی در دهه ۳۰ آقای دکتر «امیرهوشنگ کاووسی» در واکنش به حجم انبوه تولیدات سطحی و بی‌مایه ایرانی، سنگ‌بنای اصطلاح «فیلمفارسی» را گذاشت اما در کنار استقبال عده‌ای از اهالی فرهنگی جامعه سینمایی از این واژه، در به روی همان پاشنه معیوب خود در طول آن سه دهه (۳۰ تا ۵۰) چرخید و حتی شکل‌گیری حرکت «موج نو» در اواخر دهه ۴۰ و نیمه اول دهه ۵۰ نمی‌تواند شق‌القمر کند و بسیاری از فیلم‌های وابسته به این نهضت (از نظر فروش) قربانی حضور گسترده و مهاجم فیلم‌های سخیف می‌شوند.

در سینمای پس از انقلاب نیز جدا از کاهش چشمگیر این‌گونه آثار پیش پاافتاده در دهه ۶۰ که به سیاستگذاری منطقی مدیریت ۱۰ ساله مربوط می‌شد، در دهه ۷۰ و - به‌ویژه - ۸۰ با تداوم حضور سیطره‌آمیز و مخرب این نوع نوارهای متحرک مواجه بوده و هستیم. با این وصف، می‌بینیم که ما در این روند ۵۰ ساله نتوانسته‌ایم مشکل «مخاطب» و خوراک مناسب بصری او را حل کنیم و هر طیف و گروهی به گونه‌ای از این مخاطب بهره‌برداری می‌کند.

آیا در تداوم این وضعیت همچنان آشفته و نابسامان، مخاطب مقصر است یا سیاستگذار و تولیدکننده؟ در شرایطی که جامعه ما هنوز از فقر فرهنگی و بافت ناهمگون و متشتت طبقاتی به شدت رنج می‌برد، باید دید «مخاطب» سلیقه تعیین می‌کند یا برنامه‌ریز و مدیریت دولتی و سرمایه‌گذار بخش خصوصی؟ این خیلی غم‌انگیز است که در یک برنامه سینمایی تلویزیونی در سال ۸۹ همان منتقد و نظریه‌پرداز قدیمی که زمانی به نیت خیر فرهنگی واژه «فیلمفارسی» را باب کرد، مورد اهانت قرار بگیرد و از او به عنوان یک بیمار یاد شود. چرا اصلاً باید این حجم وسیع تولیدات بزن برویی و کپی‌برداری‌شده ساخته شود که اکنون در یک برنامه تلویزیونی شاهد این رودررویی توام با توهین میان منتقد و تهیه‌کننده و کارگردان باشیم؟ آیا ماهیت یک برنامه زنده تلویزیونی این است که من هرچه دلم می‌خواهد بار طرف مقابل کنم و مجری برنامه هم برای خالی نبودن عریضه گاهی هوای این طرف قضیه را داشته باشد و گاهی از طرف مقابل دلجویی کند از مسوولان شبکه ۳ بخواهد وقت بیشتری در اختیارشان بگذارند. واقعاً اوضاع باحالی شده است. کارگردان/ تهیه‌کننده در توجیه نوارهای متحرکی که نمونه‌هایش را در کلیپ‌های ساخته‌شده در دو سه هفته اخیر برنامه «هفت» دیدیم از مردم مایه می‌گذارد و می‌گوید این کارها (یعنی ساختن فیلم‌های بفروش) عین ثواب است.

بله ما هم قبول داریم سینما یعنی «هنر/ صنعت» و این رسانه بدون مخاطب موضوعیت ندارد. اما به چه قیمتی؟ آیا سرگرمی‌سازی را فقط در آن شاهکارهای بی‌بدیلی که در کلیپ‌های دو سه هفته اخیر برنامه تلویزیونی «هفت» شاهد بودیم، باید جست‌وجو کرد؟ والله یک نگاه به تاریخ سینمای جهان برای دستیابی به تعریف درستی از سرگرمی، مخاطب، سرمایه، اقتصاد، فرهنگ و... ضرری ندارد.

گزارش آخر: قرعه شیراز و ایران باز هم پوچ شد

دوبلین چهارمین پایتخت ادبی جهان شد

دوبلین پایتخت ایرلند جنوبی به عنوان یکی از چهار شهر ادبی جهان از سوی یونسکو انتخاب شد. مری هانافین وزیر فرهنگ ایرلند جنوبی که برای به ثبت رساندن دوبلین به عنوان یکی از شهرهای اثرگذار ادبی جهان تلاش کرده بود به رسانه‌ها گفت: این اقدام یونسکو به معنای ارزشگذاری به میراث ادبی مدرن دوبلین است. افزون بر جیمز جویس نویسندگان بزرگی همچون جرج برنارد شاو، و ساموئل بکت از دوبلین برخاسته‌اند؛ شهری که مرکز رویدادهای رمان مشهور اولیسس جیمز جویس نیز هست. یونسکو پیش از این شهر آیوا از ایالت آیوا امریکا را در سال ۲۰۰۸ به عنوان سومین شهر ادبی جهان معرفی کرده بود. استقبال مخاطبان جهانی از اولیسس جیمز جویس باعث توجه مردم عادی دوبلین به این کتاب شد. هر سال توریست‌های بسیاری از سراسر دنیا همزمان با اولین روز انتشار این کتاب راهی دوبلین می‌شوند و به مدت ۱۲ ساعت در کوچه و خیابان‌هایی که این داستان در آن می‌گذرد به خواندن و اجرای این رمان می‌پردازند. لئوپولد بلوم، مولی بلوم و استفان د دالوس شخصیت‌های اصلی داستان جویس این روزها به چهره‌های واقعی و شناخته‌شده برای اهالی دوبلین تبدیل شده‌اند. گفته می‌شود کمتر کسی در این شهر هست که اولیسس را حتی یک بار هم که شده به صورت گذری نخوانده باشد.

همه پایتخت‌های ادبی جهان

شهرهای لندن، نیویورک، پاریس و سن‌پترزبورگ دیگر شهرهای جهان هستند که به دلیل پیشینه ادبی و ارزشگذاری به ادبیات از سوی شهر و تدریس ادبیات خلاقه در دانشگاه‌های این شهرها، همچنین برخاستن نویسندگان بزرگ از این شهرها نامزد قرار گرفتن در لیست شهرهای ادبی جهان یونسکو هستند، هرچند شهرهای ملبورن استرالیا و ادینبورگ بریتانیا از دیگر نامزدهای حضور در این لیست نیز دیده می‌شوند. شهر آیوا امریکا به دلیل برخورداری از کارگاه نویسندگان آیوا از سال ۱۹۳۶ تاکنون در دانشگاه آیوا به کار بررسی ادبیات خلاقه و پرورش استعدادهای ادبی فعال بوده است. «مری فلانری اوکانر»، «جان ایروینگ» و «توماس جان بویل» از جمله چهره‌های شاخص ادبیات امریکا و جهان هستند که از این کارگاه ادبی بهره گرفته‌اند. اعضای این کارگاه تاکنون ۱۷ جایزه ادبی پولیتزر دریافت کرده‌اند. جشنواره تابستانی ادبیات آیواسیتی یکی دیگر از رویدادهای ادبی این شهر است که با برنامه‌های گوناگون خود پذیرای نویسندگان ۱۲۰ کشور جهان است. یکی دیگر از نشانه‌های حضور سنگین و تاثیرگذار ادبیات خلاقه در زندگی این شهر، پیاده‌رو خیابان ادبیات آن است که کلمات قصار نویسندگان بزرگ، یادداشت‌ها و تصاویر آنان در این خیابان برای رهگذران نصب شده است. این اقدام همانند اثر انگشت یا امضای چهره‌های برجسته هالیوود در بلواری به همین نام در لس‌آنجلس است.

شیراز از پایتختی ادبی جهان جا ماند

اوایل سال ۸۵ پیشنهاد سازمان علمی و فرهنگی ملل متحد (یونسکو) برای انتخاب شیراز به عنوان شهر خلاق و دومین شهر ادبیات جهان سبب شد بسیاری رسیدن به این عنوان را چندان هم دور از دسترس نبینند. اعلام این خبر از سوی یونسکو به عنوان یکی از گزینه‌های دومین پایتخت ادبی جهان پس از ادینبورگ چنان هیجانی به همراه داشت که بسیاری از مسوولان و رسانه‌ها کار را تمام‌شده می‌دانستند و شیراز را به عنوان دومین پایتخت ادبی جهان معرفی کردند. سال ۸۵ مستندات فرهنگی لازم برای انتخاب شیراز به عنوان دومین شهر ادبیات جهان در قالب ۲۰۰ صفحه گزارش تدوین و برای ارائه به دفتر یونسکو در تهران آماده شد. با ارسال مستندات جمع‌آوری‌شده به کمیسیون ملی یونسکو در ایران، این کمیسیون شیراز را به عنوان یکی از گزینه‌های اصلی اعلام شهر دوم ادبیات جهان شناخت، اما این مساله از سوی سازمان یونسکو مورد تایید قرار نگرفت و شیراز همچنان ناکام باقی ماند. در واقع این اولین و به نظر آخرین باری بود که یونسکو سراغ شیراز و ایران آمد.

تهران همچنان در آرزوی پایتخت کتاب جهان

یونسکو هر سال شهری را به عنوان پایتخت کتاب جهان انتخاب می‌کند. معیار گزینش میزان کتابخوانی، شمار کتابخانه و کتابفروشی و وضع ناشران است. به نظر ایران این شرایط را دارا نیست ولی مقامات ایرانی امسال هم تلاش کردند تهران پایتخت کتاب جهان باشد. آمار رسمی نشان می‌دهد ایران در مورد هیچ یک از این معیارهای یونسکو وضعیت قابل قبولی ندارد. با این همه سازمان فرهنگی، هنری شهرداری پس از ناکامی در سال ۸۳، امسال نیز تهران را نامزد پایتختی کتاب جهان کرده است. رئیس کتابخانه ملی اردیبهشت‌ماه سال ۸۷ سرانه کتابخوانی ایرانیان را شش دقیقه در شبانه‌روز اعلام کرد و گفت حدود دوسوم این میزان به مطالعه کتاب‌های درسی مربوط می‌شود. اعلام این آمار در آستانه برگزاری بیست و یکمین نمایشگاه کتاب تهران سر و صدای فراوانی به‌پا کرد. برخی از مسوولان فرهنگی با نادرست خواندن این ارقام مدعی شدند هنوز آمار دقیقی در این زمینه وجود ندارد. وزیر ارشاد وقت محمدحسین صفارهرندی ۱۹ بهمن‌ماه با انتقاد از کسانی که سرانه مطالعه را سه دقیقه اعلام کرده‌اند، گفت: «نهاد کتابخانه‌های عمومی مطالعه‌ای انجام داده و در نتیجه به رقم ۱۸ دقیقه‌ای مطالعه برای هر ایرانی رسیده.» صفارهرندی همان سال گفت رقم سه دقیقه مربوط به پیش از انقلاب است و بر اساس بررسی‌های جدید ایرانیان شش برابر کتابخوان‌تر از آن دوران شده‌اند. میزان کتابخوانی، تعداد کتابخانه‌ها و کتابفروشی‌ها و زیرساخت‌های نشر و تولید کتاب از جمله شاخص‌هایی است که برای برگزیده شدن به عنوان پایتخت کتاب جهان مورد توجه قرار می‌گیرد. به‌رغم تمرکز کتابفروشی‌ها و ناشران فعال در تهران، به نظر می‌رسد این شهر هیچ یک از شاخص‌های لازم برای برگزیده شدن را ندارد.

به نام ما به کام دیگران

کرگدن‌نامه

سیدعلی میرفتاح
mirfattah@yahoo.com

متاسفانه بعضی از آدم‌های اسم و رسم‌دار و معروف، متوجه موقعیت خود نیستند و در بعضی محافلی که نباید، دیده می‌شوند. البته شرکت در مجالس لهو و لعب، برای عموم مومنان قبیح است و موجب شرمساری، لیکن برای ورزشکاران و سینماگران و مجری‌های تلویزیون، قبیح‌تر و شرم‌آورتر. با این همه این بیچاره‌ها تافته جدابافته نشده‌اند که دم به دم آبرویشان را در سایت‌ها و روزنامه‌ها چوب حراج بزنند. انگار که همه یک جورهایی از بابت دستمزدهایی که این بندگان خدا می‌گیرند، ناراحت‌اند، یا چیزی شبیه حسادت دارند که موقعی که تشت این بخت‌برگشته‌ها از بام می‌افتد، همه عقده‌گشایی می‌کنند و مخفف اسم‌شان را جوری که هر بچه‌ای بفهمد، منتشر می‌کنند. نمی‌دانم، مثلاً می‌نویسند «ع. ن یا ح. ک و الف. پ و... را از مهمانی آنچنانی بیرون کشیده‌اند» و بعد مردم باید حدس بزنند که ع اول چه اسمی و ن اول چه فامیلی‌ای است. اما آیا اگر در این شب‌نشینی‌های شیطانی، بقال و لبویی و شوفر و کارمند بانک هم خدایی ناکرده حضور داشته باشند، اسمشان را به همین شکل الفبایی منتشر می‌کنند؟ عیبی ندارد. این توجیه تا حدودی پذیرفتنی است که حساب آدم‌های معروف از بقیه جداست. می‌گویید کشور روی الگو بودن اینها سرمایه‌گذاری کرده و خیلی از جوان‌ها چشم به دست اینها دارند و فسق و فجور اینها در حکم خیانت به انبوه طرفداران، بلکه سرمایه‌گذاران است. آبروی مسلمان هم سرجای خود محفوظ. یعنی چه دلیلی دارد که از میان ۲۰، ۳۰ نفر افراد مهمانی، فقط آبروی چهارتا چهره بیچاره را ببرند؟ همین‌جا بگویم که البته بردن آبروی ریاکار، بحثش با اینی که می‌گویم، توفیر دارد. ریاکار، فقط گناه خودش را به گردن ندارد، بلکه گناه فریب خلق‌الله را هم بر ذمه دارد. از ریاکار و متظاهر که بگذریم، معروف بودن و پول زیاد داشتن و قرارداد سنگین بستن، دلیل قانع‌کننده‌ای نیست که اگر دست‌شان خط خورد و شیطان توی جلدشان رفت، اسم‌شان را سر بازار جار بزنیم... توی این ماجرا یک اتف